

ترنسکرپت

فیلم

هری پاتر و جام آتش

HARRY POTTER AND THE GOBLET OF FIRE

محصول سال ۲۰۰۵ (برادران وارنر)

کارگردان: مایک نیوول

نویسنده فیلمنامه: استیو کلاوز

بر اساس رمانی از: جی. کی. رولینگ

COPYRIGHT BY: WWW.DEMENTOR.IR

TRANSLATOR: GHARIBI@YAHOO.COM

فهرست فصل ها

خانه ای ریدل

رمزتاز

جام جهانی کوییدیچ

علامت شوم

مسابقه ای قهرمانی «سه جادوگر»

جام آتش

طلسم های نابخشودنی

چهار قهرمان

بگذار اتفاقات فاش شوند

ریتا اسکیتز

گفتگوی سیریوس

شاخدم مجارستانی

تغییر شکل مالفوی

مرحله اول

بهترین پیش قدم

یک وظیفه ای غیرمنتظره

جشن کریسمس

کلید تخم

مرحله دوم

هیچ وقت دوباره درست نمی شود

قدح اندیشه

کابوس ها و تردید ها

مرحله سوم

گوشت، خون و استخوان

مرگ خواران

جادوی قبلی پیش

محلول راستی

جدایی راه ها

عوامل

ترنسکرپیت فیلم سینمایی «هری پاتر و جام آتش» محصول ۲۰۰۵ انگلیس. کلیه حقوق ترجمه به سایت WWW.DEMENTOR.IR متعلق است. برای ترجمه از کتاب هری پاتر و جام آتش، ترجمه ویدا اسلامیه هم استفاده شده است. ترجمه از روی DVD اصل هری پاتر و جام آتش بوده، و ترتیب فصل ها، بر اساس همین DVD می باشد.

(فصل اول) خانه ی ریدل

[تیتراژ]: هری پاتر و جام آتش

پیرمرد (فرانک برایس): بچه های خونخوار.

دم باریک: اوه نه نه نه ، لرد ولدمورت من. فقط فکر کردم ... اگه ما این کار رو بدون پسر انجام می دادیم ...
 لرد ولدمورت: نه ! اون پسر لازمه ، بدون اون کار ما پیش نمی ره و همونطور که گفتم درست انجامش می دی.
 بارتی کراوچ پسر: من شما رو مایوس نمی کنم سرورم.
 ولدمورت: خوبه. اول رفقای قدیمیمون رو خبر کن. برای اون ها یک علامت بفرست.
 نجینی (مار) می گه که سرایدار پیر این خونه پشت در وایساده.
 برو کنار دم باریک تا من بتونم به مهمانمون یک خوش آمد شایسته بگم... **آوادا کدورا**.

(فصل دوم) رمزتاز

هرمیون گرنجر: هری! هری! حالت خوبه؟
 هری پاتر: هرمیون. کابوس بدی بود. تو کی اینجا اومدی؟
 هرمیون: همین الان. توجی؟
 هری: دیشب.
 هرمیون: بیدار شو. بیدار شو رونالد.
 رون ویزلی: جهنم خونی.
 هرمیون: لباساتون رو بپوشین و دوباره خوابتون نگیره. بیا رون ! مادرت گفت صبحونه حاضره.

هری: ببینم ما داریم کجا می ریم؟
 رون: نمی دونم. هی بابا ، داریم کجا می ریم؟
 آرتور ویزلی: فعلاً بیاید. ادامه بدید.
 آموس دیگوری: آرتور. بالاخره اومدی.
 آرتور: ببخش آموس. بعضی از ما زیاد خوابیدن. این آموس دیگوری هست بچه ها، اون هم مثل من توی وزارتخونه کار می کنه و این پسر خوش قیافه باید سدریک باشه، درست می گم؟
 سدریک دیگوری: بله، آقا.
 آموس: یا ریش مرلین. تو باید هری پاتر باشی؟
 هری: بله آقا.
 آموس: خیلی خیلی خوشبختم.
 هری: از ملاقاتتون خوشبختم آقا.

آرتور: خودش. اونجاست.

آموس: مطمئنی؟ دیرمون نشه.

هری: چرا اون ها همه دور این چکمه ی قدیمی به درد نخور وایسادند؟

فرد ویزلی: اون فقط یه چکمه ی قدیمی به درد نخور نیست.

جرج ویزلی: اون یه رمزتاز هست.

آموس: وقت رفتنه. آماده اید؟

هری: «رمزتاز» دیگه چیه؟

آموس: با شماره سه. یک ... دو ...

آرتور: هری!

آموس: سه!

آرتور: بیاید بریم بچه ها.

هرمیون: چی؟

آرتور: بیاید! بریم!

آرتور: شرط می بندم که سینوس هاتون پاک شد ، هان؟

هری: ممنونم.

آرتور: خب بچه ها، به جام جهانی کوییدیچ خوش آمدید.

آموس: توی مسابقه می بینمتون.

هری: بعداً می بینمت، سدربک.

آرتور: هیچ جا به خوبی خونه نیست.

هری: چی؟

آرتور: دخترها ، تختخواب ها رو انتخاب کنید و بازشون کنید. رون، برو از آشپزخونه یه چیزی بیار، همه مون

گرسنه ایم.

دوقلوها: آره برو از آشپزخونه یه چیزی بیار، رون.

آرتور: میز رو بچین.

دوقلوها: میز رو بچین.

هری: من جادو رو دوست دارم.

(فصل سوم) جام جهانی کوییدیچ

رون: وای بابا. ما تو چه ارتفاعی هستیم؟

لوسیوس مالفوی: این طوری که بهتره، اگه بارون بیاد ... شما اولین کسی هستید که می فهمه.

دراکو مالفوی: پدر و من توی لژ مخصوص وزارتخونه هستیم، با دعوت شخصی خودِ کورنلیوس فاج.

لوسیوس: به خودت نبال دراکو. لازم نیست این ها بدونن. از خودت لذت ببری چیزی نمی شه. تا وقتی می تونی.

آرتور: بیاید بالا روی صندلی هاتون بشینید. می گم که این صندلی ها ارزش صبر کردن رو داشتن.
جرج: بیاید.

فرد: این ایرلند هست.

جرج: اینجا رو... بلغارستان.

هرمیون: اون کیه؟

جرج: اون بهترین جستجوگر جهانیه.

تماشاگران: کرام ، کرام ، کرام.

ویزلی ها: کرام!!!

جرج: آره!

گوینده (کرنلیوس فاج): عصر بخیر. افتخار بزرگی نصیب من شده تا به همه ی شما بگم به فینال ۴۲۲ ومین جام جهانی کویدیچ خوش آمدید. اجازه بدید مسابقه آغاز بشه...!

رون: کرام لنگه نداره. مثل پرنده توی آسمون جاروسواری می کنه. اون فقط یه ورزشکار نیست، اون یه هنرمنده.
جینی: فکر می کنی عشقته، رون؟

دوقلوها: ویکتور دوستت دارم! ویکتور دوستت دارم! (و هری:) ویکتور دوستت دارم!

پسرها: وقتی قلبم می تپه فقط برای توئه!

فرد: مثل این که ایرلندی ها هنوز دارن جشن می گیرن.

آرتور: ساکت! گفتم ساکت. این صدای ایرلندی ها نیست. ما باید از چادر بیرون بریم. همین الان.

آرتور: همه تون به طرف رمزتاز برگردین. و با هم باشید. فرد، جرج ... مسئولیت جینی با شماست.
هرمیون: هری! هری! هری!

(فصل چهارم) علامت شوم

بارتی کراوچ پسر: **مورس موردرد**.

رون: خیلی وقته که دنبالت می گردیم. فکر کردیم تو رو از دست دادیم.

هری: اون چیه؟

آرتور: نه! اون پسر منه.

آرتور: رون، هری، هرمیون حالتون خوبه؟

بارتی کراوچ (پدر): کدومتون این علامت رو درست کرد؟

آرتور: تو نمی تونی وانمود کنی...

بارتی: دروغ نگید. شما در حین ارتکاب جرم دستگیر شدید.

هری: جرم؟

آرتور: بارتی، اون ها فقط بچه اند.

هری: چه جرمی؟

هرمیون: هری، این علامت اونه. علامت اسمشونبر.

هری: ولدمورت؟ امشب اون ها، که نقاب زده بودند... اون ها هم طرفداراش بودن، نه؟

آرتور: مرگ خوار ها.

بارتی: دنبالم بیاید.

هری: یک مرد هم بود. قبل از شما. اونجا.

بارتی: همه تون، از این طرف.

آرتور: یک مرد، هری؟ کی؟

هری: نمی دونم، صورتش رو ندیدم.

(فصل پنجم) مسابقه ی قهرمانی سه جادوگر

خانم: چیزی از چرخ دستی خوراکی ها؟ چیزی از چرخ دستی نمی خواهید؟ چیزی از چرخ دستی، عزیزانم؟

رون: یک کیک پاتیلی و یک چوب شیرین بیان. (می بیند پولش کم است)

رون: حالا که فکر می کنم می بینم همون کیک پاتیلی سه.

هری: خیلی خوب، من برات می خرم.

رون: فقط کیک پاتیلی. متشکرم.

چو چانگ: دوتا پاستیل کدوتنبل، لطفاً.

چو: متشکرم.

خانم: چیزی می خوای عزیزم؟

هری: اوه نه متشکرم من گرسنه نیستم.

هرمیون: وحشتناکه. چطور وزارتخونه نمی دونه کی این کار رو کرده؟ اقدام امنیتیہ یا؟

رون: پدرم می گه، چیزی که نگرانشون کرده اینه، درست زیر دماغشون اتفاق افتاده.

هرمیون: زخمت دوباره درد گرفته، نه؟

هری: من خوبم.

هرمیون: تو می دونی که سیریوس می خواد بدونه. در مورد اون چیزی که توی جام جهانی دیدی و اون کابوست.

روبیوس هاگرید: باند رو باز کنید.

جرج: خب، یه چیز هایی هست که هر روز نمی بینیم.

آلبوس دامبلدور: حالا همه نشستید و مرتب شدید. من می خواهم خبری را به شما بدهم. امسال این قلعه فقط

خانه ی شما نخواهد بود بلکه خانه ی مهمانانی نیز خواهد بود. باید بگم که هاگوارتز انتخاب شده تا ...

دامبلدور: بله، هاگوارتز انتخاب شده تا میزبان یک رویداد افسانه ای باشد. مسابقه ی قهرمانی «سه جادوگر». حالا

برای اون هایی که نمی دونند بگم که، این مسابقه موجب می شود سه مدرسه ی جادوگری، در یک سری

مسابقات جادویی گرد هم آیند. از هر مدرسه یک قهرمان انتخاب می شود تا به رقابت بپردازند. حالا بگذارید این رو هم بگم که، اگر انتخاب شدید، تنها خواهید بود. به من اعتماد کنید که می گویم این مسابقه برای افراد ضعیف و ترسو نیست و بعداً در این مورد بیشتر توضیح خواهم داد. حالا به من ملحق شوید در خوشامد گویی به خانم های دوست داشتنی مدرسه بوباتون و مدیر شون خانم ماکسیم.

رون: جهنم خونی!

سیموس فینیگان: وای، اون یه زن غول پیکره.

دامبلدور: و حالا دوستانمان از شمال، پسران مدرسه ی دورمشرانگ و مدیرشون ایگور کاراروف.

رون: وای اون خودش، ویکتور کرام!

ایگور کاراروف: آلبوس!

دامبلدور: ایگور

(فصل ششم) جام آتش

خانم ماکسیم: پروفیسور دامبلدور، اسب های من راه طولانی رو طی کردند. اون ها نیاز به مراقبت دارند.

دامبلدور: لازم نیست نگران باشید خانم ماکسیم، شکاربانمون، هاگرید از پس اون ها برمی آد.

خانم ماکسیم: آقای هاگرید، باید بدونید که اون ها فقط عصاره ی جوانه ی جو می خورن.

پروفیسور: ای احمق!

دامبلدور: لطفاً توجه کنید. می خوام چند کلمه صحبت کنم. افتخار ابدی، منتظر دانش آموزی است که در

مسابقه ی قهرمانی سه جادوگر برنده شود. اما برای به دست آوردنش دانش آموز باید سه مرحله را سپری

کند. سه مرحله ی بی نهایت خطرناک.

دوقلوها: نابکار.

دامبلدور: به همین دلیل وزارتخانه در این مسابقات نقش زیادی را ایفا می کند. برای توضیح بیشتر در خدمت

رئیس بخش همکاری های بین المللی جادویی ، آقای بارتیموس کراوچ هستیم.

رون: خدای من، اون مودی چشم دیوونه است.

هرمیون: الستور مودی؟ کاراگاه؟

دانش آموز: کاراگاه؟

رون: اون یه کاراگاه بوده. نصف سلول های آژکابان به لطف اون پر شده. می گن که این روزها دیوونه شده.

دامبلدور: دوست قدیمی عزیزم. ممنونم که اومدی.

الستور مودی: اون سقف احمقه.

سیموس: اون چیه که داره می خوره؟

هری: نمی دونم، اما فکر نکنم آب کدو حلوایی باشه.

بارتی: بعد از بررسی های فراوان وزارت جادو به این نتیجه رسیده که، برای امنیت هر چه بیشتر، دانش آموزان زیر هفده سال اجازه ندارند در مسابقه قهرمانی سه جادوگر ثبت نام کنند. این تصمیم قطعی.

دوقلوها: این آشغال. شما نمی دونید دارید چیکار می کنید.

دامبلدور: ساکت! ... جام آتش. کسانی که مایلند در این مسابقه شرکت کنند، باید نامشان را بر روی یک تکه کاغذ پوستی بنویسند و تا قبل از پنجشنبه شب همین ساعت آن را به درون آتش جام بیاندازند. این کار رو برای سرگرمی انجام ندید، اگر انتخاب شوید راه برگشتی نیست. از این لحظه مسابقه ی سه جادوگر آغاز شده است.

(فصل هفتم) طلسم های نابخشودنی

مودی: الستور مودی. در ضمن یاغی وزارتخونه هم هستیم. و معلم جدید دفاع در برابر جادوی سیاه شما. من اینجام

چون دامبلدور ازم خواسته، و آخر سال هم، خداحافظی می کنیم، همین. ... سؤالی نیست؟

وقتی به جادوی سیاه برسیم، من به یادگیری عملی اعتقاد دارم.

اما اول، کی می تونه به من بگه که چند تا طلسم نابخشودنی وجود داره؟

هرمیون: سه تا، آقا.

مودی: و چرا این اسم رو دارند؟

هرمیون: چون اون ها غیر قانونی اند و استفاده از هر کدام از اون ها به ...

مودی: ... به شما یه بلیط برای زندان آزکابان می ده. درسته. حالا وزارتخونه می گه شما خیلی جوون هستید که

ببینید این طلسم ها چیکار می کنن. من مخالفم! شما باید بدونید چی در برابر تونه، شما باید آماده بشید،

شما باید یه جایی غیر از زیر میزت برای گذاشتن آدامست پیدا کنی، آقای فینیگان.

سیموس: ای بابا، این دیوونه ی عجیب و غریب می تونه پشت سرشو ببینه.

مودی: و از دور صداها رو تو کلاس بشنوه؟ پس، کدوم طلسم رو باید اول ببینیم؟ ویزلی!

رون: بله ...

مودی: بایست. یه طلسم بهمون بگو.

رون: خب، پدرم در مورد یکی اش به من گفته ... طلسم فرمان.

مودی: آآآ آره، قدرت بایدم بدونم. چند سال پیش این طلسم حسابی وزارتخونه رو تو دردسر انداخته بود. شاید این

بهتون نشون بده چرا.

مودی: سلام، چه کوچولوی خوشگلی!

مودی: **انگوچیو** (بزرگ شو). **ایمپریو** (گوش به فرمان). نگران نباشید، کاملاً بی آزاره، اما اگه نیش زد ... کشنده است!

به چی داری می خندی؟ با استعداد، نه؟ دیگه چی کارش کنم؟ بپره روی پنجره؟ خودش رو خیس کنه؟

ادعای بعضی از جادوگران و ساحره ها اینه که در برابر این طلسم مقاوم اند. اما این جا فرق می کنه، با این

دروغگوها چی کار کنیم؟ یکی دیگه ... یکی دیگه ... یالا ... یالا. لانگ باتم، درسته؟ بایست. پروفیسور

اسپراوت به من گفته که توی گیاه شناسی استعداد خوبی داری.

نوئل لانگ باتم: اسمش **ایمممم...** طلسم شکنجه گر هست.

مودی: درسته! درسته! بیا، بیا. مخصوصاً کثیفش. طلسم شکنجه. **کروشيو**.

هرمیون: بسه! مگه نمی بینی داری رنجش می دی، بسه.

مودی: ام ... شاید شما بتونید آخرین طلسم رو نام ببرید، خانم گرنجر؟
آواداکداورا. طلسم کشنده. فقط یک نفر از اون جون سالم به در برده. و اون توی این کلاس نشسته.
رون: اون فوق العاده است، نه؟ کاملاً دیوونه ی طلسم هاست. اگه توی یه اتاق باهش باشی وحشت زده می شی، می دونی اون واقعاً اون جا بوده.
هرمیون: یه دلیلی برای ممنوع بودن اون طلسم ها و اجرا کردنشون توی یه کلاس وجود داره. اصلاً شما صورت نویل رو دیدید؟ ... نویل؟
مودی: پسر، حالت خوبه؟ بیا یه فنجون چایی بخوریم. می خوام یه چیزی بهت نشون بدم.

(فصل هشتم) چهار قهرمان

رون: افتخار ابدی. باید فوق العاده باشه، نه؟ ما برای انتخاب شدن سه سال کم داریم.
هری: آره، تو سریعتر از من.
جرج: ممنونم ممنونم، خب جوونک ها تمومش کردیم.
فرد: امروز صبح آماده شد.
هرمیون: اون معجون ها نمی تونن کاری کنن.
فرد: اوه آره، خب چرا گرنجر؟
هرمیون: اینو می بینید، این یه مرز سنی هست، دامبلدور خودش اون رو درست کرده.
جرج: خب؟
هرمیون: خب یه نابغه ای مثل دامبلدور نمی تونه با یه چیز ابتدایی مثل معجون پیری گول بخوره.
جرج: برای همینه که فوق العاده است.
فرد: چون با اون هم می شه یه کاری کرد.
جرج: آماده ای فرد؟
فرد: آماده ای جرج؟
دوقلوها: آره! آره! آماده ای؟ آره!
جرج: تو گفتی.
فرد: تو گفتی.

دامبلدور: بنشینید، لطفاً. حالا لحظه ای فرا رسیده که همه ی شما منتظرش بودید، انتخاب قهرمانان.
قهرمان دورمشترانگ ... ویکتور کرام.
قهرمان بوباتون ... فلور دلاکور.
قهرمان هاگوارتز ... سدریک دیگوری.
 بسیارخوب، حالا هر سه قهرمان انتخاب شده اند. اما در آخر فقط نام یک نفر در تاریخ ثبت می شود. فقط یک نفر این جام قهرمانی رو بالای سر می بره. این کشتی پیروزی، جام سه جادوگر.
دامبلدور: هری پاتر؟ هری پاتر.

هاگرید: نه ... نه!

دامبلدور: هری پاتر!

هرمیون: برو هری. هری به خاطر خدا.

دانش آموز: /اون یه متقلبه. /اون هنوز هفده سالش نشده.

دامبلدور: هری! تو اسمت رو توی جام آتش انداختی؟

هری: نه قربان!

دامبلدور: از یه دانش آموز بزرگتر خواستی این کار رو برات بکنه؟

هری: نه قربان!

دامبلدور: کاملاً مطمئنی؟

هری: بله قربان!

خانم ماکسیم: خب البته که داره دروغ می گه.

مودی: اون راست می گه. جام آتش یک شیء استثنائی قدرتمند جادویییه، فقط یک جادوگر قدرتمند استثنائی می تونه اون رو فریب بده. و این جادویی قویتر از عهده ی یک سال چهارمیه.

ایگور: انگار خیلی در باره ی این موضوع فکر کردی، چشم دیوونه.

مودی: این جزو شغل منه که مثل جادوگران تبه کار فکر کنم، کار کاروف، یادت که نرفته؟

دامبلدور: این کمکی نمی کنه، الستور. این رو به تو واگذار می کنیم، بارتی.

بارتی: قوانین قطعی اند. جام آتش یک قرارداد جادویی تشکیل داده. آقای پاتر چاره ای نداره. اون از امشب ... یک قهرمان سه جادوگر است.

(فصل نهم) بگذار اتفاقات فاش شوند

مینروا مک گونگال: این عملی نیست آلبوس. اول علامت سیاه، حالا هم این؟

دامبلدور: منظورت چیه، مینروا؟

مک گونگال: همین جا تمومش کنید. نذارید پاتر رقابت کنه.

دامبلدور: فهمیدی که بارتی چی گفت قوانین آشکارند.

مک گونگال: بارتی و قانون هاش به جهنم. از وقتی بهشون رو دادی ...

سیوروس اسنیپ: قربان برام خیلی سخته که باور کنم این فقط یک تصادف بوده، اگر به درستی وقایع اخیر رو از نظر بگذرونیم، باید بگذاریم زمان راز اون ها رو فاش کنه.

مک گونگال: هیچ کاری نکنیم؟ مثل یک طعمه تقدیمش کنیم؟ پاتر یه پسر نه یه تکه گوشت.

دامبلدور: من با سیوروس موافقم. الستور، از پاتر محافظت کن، باشه؟

مودی: می تونم این کار رو انجام بدم.

دامبلدور: نگذار بفهمه، اون باید به اندازه ی کافی بیمناک باشه ... فهمیدنش اون رو مطمئن می کنه. پس دوباره، همه با هم هستیم.

رون: چطور این کار رو کردی؟ ولش کن. مهم نیست. تو می تونی بذاری بهترین دوستت بفهمه.
 هری: بذارم تو چی رو بفهمی؟
 رون: خیلی هم خوب می دونی چی رو.
 هری: من انتظار این اتفاق رو نداشتم رون. خب؟ تو احمق شدی.
 رون: آره من اینم. رون ویزلی ... دوست احمق هری پاتر.
 هری: من اسمم رو توی اون جام ننداختم. من به افتخار ابدی احتیاجی ندارم. من فقط می خواستم ... ببین، من نمی دونم امشب چه اتفاقی افتاد و نمی دونم چرا، فقط اتفاق افتاده خب؟
 رون: گم شو.

(فصل دهم) ریتا اسکیتز

ریتا اسکیتز: چه چهار نفر جذابی. سلام! من ریتا اسکیتز هستم. خبرنگار پیام امروز. اما البته می دونستید، نه؟ شما خبر هستید. چه کوچولوی قشنگی، سرخ کننده ی گونه؟ چه رازهایی رو پوشوندین؟ شجاعت در موقع خطر دروغ می گه؟ بطور خلاصه، چی قهرمان ها رو بازنده می کنه؟ من، خودم و ریتا می خوان بدونن. نه برای اشاره به خواننده های بد اخلاقم. پس، کی از پس این سؤال ها بر می آد؟ هان؟ باید از کوچیکتر ها شروع کنیم. عالیه.

ریتا: اینجا دنجه.
 هری: اینجا کمد جاروهاست.
 ریتا: پس باید توی خونه احساس راحتی کنی. اشکالی نداره از قلم پر استفاده کنم؟
 هری: اوه، نه.
 ریتا: پس هری، بشین اینجا، فقط یک پسر دوازده ...
 هری: من چهارده سالمه.
 ریتا: ... باید با سه دانش آموز رقابت کنه. نه یک پسر احساساتی بالغ بزرگتر از شما، اما طلسم هایی رو بلده که شما توی خوابتون هم نمی بینید. نگران هستی؟
 هری: نمی دونم در موردش فکر نکردم.
 ریتا: در ضمن تو فقط یه پسر ۱۲ ساله ی ...
 هری: چهارده ساله.
 ریتا: معمولی نیستی، با اون داستان افسانه ایت. فکر می کنی ضربه ی روحی گذشته ت تورو وسوسه کرد که درهمچین مسابقه ی خطرناکی داوطلب بشی؟
 هری: نه من داوطلب نشدم.
 ریتا: البته که نشدی. همه یک عصیانگر رو دوست دارن هری. (رو به قلم پر) اون آخری رو خط بزن.
 در مورد پدر و مادرت، اگه زنده بودن، فکر می کنی چه احساسی داشتن؟ افتخار می کردن؟ یا نگران

می شدن که تو طرز برخوردت رو نشون بدی، بهتر اینه که بر طبق آسیب شناسی جلب توجه کنی، و بدتر اینه که مثل دیوانه ها آرزوی مرگ کنی.

هری: هی، چشم های من به خاطر گذشته ام پر از اشک نیست.

(فصل یازدهم) گفتگوی سیریوس

سیریوس (صدا): هری، نمی تونستم خطر کنم و ادوارد رو بفرستم. بعد از جام جهانی وزارتخونه خیلی زیاد جلو نامه ها رو می گیره و اون خیلی به راحتی شناخته می شد. باید باهم صحبت کنیم، هری. رو در رو. تو رو همین شنبه شب ساعت یک نیمه شب توی سالن عمومی گریفیندور می بینم و مطمئن باش که تنهایی. پی نوشت: ...

هری: آخ.

سیریوس: اون پرنده گاز می گیره.

هری: سیریوس؟

ریتا (صدا): هری پاتر ۱۲ ساله، گمان می رود در مسابقه ی سه جادوگر داوطلب شده است. چشم هایش به خاطر گذشته اش پر از اشک ...

هری: سیریوس؟! چه طوری ...

سیریوس: من زیاد وقت ندارم هری برای همین بذار رک بگم. تو اسمت رو توی جام آتش انداختی یا نه؟

هری: نه!

سیریوس: هیس ... فقط سؤال کردم. حالا، درباره ی این کابوس هات بگو. تو دم باریک و ولدمورت رو گفتی، اما اون مرد سوم توی اتاق کی بود؟

هری: نمی دونم.

سیریوس: اسمش رو نشنیدی؟

هری: نه. ام ... ولدمورت یه مأموریت بهش داد. یه مأموریت مهم.

سیریوس: چه مأموریتی؟

هری: اون ... منو می خواست. نمی دونم چرا، اما اون بوسیله ی اون مرد می خواست منو به چنگ بیاره. فکر کنم این فقط یه کابوس بوده، درسته؟

سیریوس: آره این فقط یه کابوسه. ببین هری، مرگ خوارها توی جام جهانی، بیرون اومدن اسم تو از جام آتش، این ها فقط اتفاق نیستن. هاگوارتز دیگه امن نیست.

هری: منظورت چیه؟

سیریوس: منظورم اینه که بدی ها درون دیوارها هستن. ایگور کارکاروف، اون یه مرگ خوار بوده. و هیچ کس، هیچ کس از مرگ خوار بودن برنگشته. و بارتی کراوچ، با سنگدلی، پسر خودش رو به آژکابان فرستاد.

هری: فکر می کنی یکی از اونا اسم منو توی جام آتش انداخته؟

سیریوس: من مدرکی ندارم که بگم کی اسمت رو توی اون جام انداخته، اما هرکس بوده دوستی ای با تو نداشته. آدم ها توی این مسابقه می میرن.

هری: من برای این آماده نیستم، سیریوس.

سیریوس: تو چاره ای نداری.
 هری: یکی داره می آد.
 سیریوس: دوستاهات رو در کنارت داشته باش، هری.
 رون: با کی داشتی حرف می زدی؟
 هری: کی گفته با کسی حرف می زدم؟
 رون: صداش رو شنیدم.
 هری: شاید خیالات برت داشته، اولین بارت هم نیست.
 رون: شاید داشتی برای مصاحبه ی بعدی ات تمرین می کردی.

(فصل دوازدهم) شافدهم مجارستانی

نوئل: شگفت انگیزه! شگفت انگیزه!
 هری: نوئل! دوباره داری اون کار رو می کنی!
 نوئل: اوه، آره متأسفم.
 هری: «گیاهان جادویی آبری دریاچه های کوهستانی»؟
 نوئل: مودی این رو بهم داد. روزی که با هم چای خوردیم.
 هرمیون: ما قبلاً هم در این مورد بحث کردیم، چرا خودت نمی ری؟ آخ، دوباره بگو می خواستی چی بهش بگم؟
 هرمیون: رونالد می خواد که بهت بگم که، سیموس بهش گفته که پروتی به دین گفته که هاگرید باهات کار داره.
 هری: واقعاً؟ خب ... چی گفتی؟
 هرمیون: اِه...
 هرمیون: پروتی به دین گفته که لطفاً از من نخواه که دوباره بگم. هاگرید باهات کار داره.
 هری: خب، پس به رونالد بگو که ...
 هرمیون: من یه جغد نیستم!

هاگرید: شنل باباتو که گفتم آوردی؟
 هری: آره شنل رو آوردم. هاگرید داریم کجا می ریم؟
 هاگرید: زودی می بینی. توجه کن این مهمه.
 هری: اون گل برای چیه؟ هاگرید تو موهات رو شونه کردی؟
 هاگرید: راستشو بخوای آره. شاید تو هم حالا یا در آینده این کارو کنی.
 خانم ماکسیم: هاگرید؟
 هاگرید: اوه، شنل. شنلت رو بپوش.
 هاگرید: آلیمپ عزیز.
 خانم ماکسیم: اوه هاگرید. فکر کردم دیگه نمی آی. فکر کردم شاید ... تو ... من رو فراموش کردی.
 هاگرید: نمی تونم تو رو فراموش کنم، آلیمپ.
 خانم ماکسیم: این چیه که می خوای بهم نشون بدی؟ وقتی که قبلاً صحبت می کردی با شوق این رو گفتی.

هاگرید: اگه بیای خوشحال می شی. به من اعتماد کن.
 خانم ماکسیم: آه، این ها هستن! می تونیم نزدیک تر بریم؟
 هری: اژدها؟ این مرحله ی اول هست؟ شوخی می کنی.
 هاگرید: بیا هری. اون موجودات نمی دونن ما این جاییم. اگر چه، من قبول می کنم که اون شاخمد خیلی خطرناکه.
 می دونی که، بیچاره رون نزدیک بود از دیدن این غش کنه.
 هری: رون اینجا بوده؟
 هاگرید: معلومه. چارلی، برادرش کمک کرد این ها رو از رومانی بیاریم. رون بهت نگفته؟
 هری: نه نگفته. اون هیچی بهم نگفت.

(فصل سیزدهم) تخییر شکل مالفوی

پسر: «پاتر بوگندو»
 پسر: سدрик برنده است!
 هری: ممنون.
 پسر: نشان رو دوست داری؟
 هری: ببخشید ...
 هری: می تونم باهات صحبت کنم؟
 سدريك: باشه.
 هری: اژدها. مرحله ی اول اینه. برای هر کدوممون یکی رو گرفتن.
 سدريك: جدی می گی؟ فلور و کرام، اون ها هم ...؟
 هری: آره.
 سدريك: خوب. هی گوش کن، به خاطر اون نشان ها. من از اون ها خواستم که اون ها رو به سینه زنن.
 هری: نگران اون نباش.

هری: راستی که شروری، می دونستی و به من نگفتی؟
 رون: این طور فکر می کنی؟
 هری: این طور می دونم.
 رون: دیگه چی؟
 هری: آره. از من دور بمون.
 رون: به سلامت.

دراکو: چرا اینقدر هیجان زده هستی، پاتر؟ بابام و من سر تو شرط بستیم. فکر نکنم بیشتر از ده دقیقه توی مسابقه دوام بیاری. اون مخالفه. اون فکر می کنه تو پنج دقیقه دوام می آری.
 هری: من به اون چیزی که تو و بابات فکر می کنین فحش نمی دم، مالفوی. اون پست و ظالمه، و تو فقط احساساتی هستی.

مودی: نشونت می دم که دیگه از پشت حمله نکنی. دیگه - نبینم - که - از این - کاها - بکنی ها.

مک گونگال: پروفیسور مودی! دارید چی کار می کنید؟

مودی: تدریس.

مک گونگال: اون یه .. اون یه دانش آموزه؟

مودی: به طور فنی یه راسو هست.

دراکو: بابام این رو می فهمه.

مودی: تهدید می کنی؟ تهدید می کنی؟

من می تونم درباره ی بابات چیز هایی بگم که موهای روغنی ات فر بشه، پسر. هنوز باهات کار دارم.

مک گونگال: ما هیچ وقت از تغییر شکل برای تنبیه استفاده نمی کنیم. دامبلدور حتماً این رو بهت گفته.

مودی: شاید بهش اشاره کرده باشه.

مک گونگال: خب از این به بعد یادت باشه.

مودی: با من بیا.

مودی: اون یه ضد آینه است. باهاش حواسم به دشمن هام هست. اگه بتونم سفیدی چشم هاشون رو ببینم، اون ها

درست پشت سرم هستن. اگه بگم توش (صندوق) چیه اصلاً توی دردسر نمی افتی.

اگه هم بگم باور نمی کنی. حالا ... درباره ی اژدها می خوام چی کار کنی؟

هری: اوه ... ام ... می دونید من فقط فکر کردم می تونم ...

مودی: بشین. گوش کن پاتر. رفیقت سدریک، با سنی که تو داری، در عرض یک سوت می تونه تو رو به ساعت

مچی تبدیل کنه و آواز هم بخونه. خانم دلاکور، تا اون جایی که من می دونم یه نیمه پریزاده. در مورد

کرام، مخ اون با خاک اره پر شده اما مخ کارکاروف نه. اون ها یه حيله ای دارن، و من با تو شرط می بندم

که از مهارت کرام استفاده می کنن. هان؟ یالا پاتر. مهارت تو چیه؟

هری: ام... نمی دونم... من می تونم پرواز کنم. فکر کنم یه جاروسوار نسبتاً خوبم.

مودی: اون طور که من شنیدم بهتر از نسبتاً خوب هستی.

هری: اما من که جارو ندارم.

مودی: تو یه چوبدستی داری.

(فصل چهاردهم) مرحله اول

هرمیون: پیش... پیش...! هری؟ خودتی؟

هری: آره.

هرمیون: چه احساسی داری؟ خوبی؟ کلید موفقیت تمرکز. بعدش تو فقط باید...

هری: با یه اژدها بجنگم.

ریتا: عشق جوانی! اوه چقدر ... هیجان انگیز. اگه همه چیز خوب پیش بره متأسفانه امروز شما صفحه ی اول روزنامه

رو می سازید.

ویکتور: تو حق نداری اینجا باشی. این چادر برای قهرمان ها و دوستان هست.

ریتا: اشکالی نداره. چون ما چیزی رو که می خواستیم پیدا کردیم.

دامبلدور: روز بخیر قهرمانان. لطفاً جمع بشید. حالا شما صبر کرده اید، شگفت زده شده اید و بالاخره اون لحظه رسید. لحظه ای که فقط شما چهار نفر میتونید احساس کنید... شما اینجا چیکار می کنید، خانم گرنجر؟

هرمیون: اوه، ام... ببخشید من فقط می رم...

دامبلدور: بارتی، کیسه.

بارتی: قهرمانان، بصورت یک دایره دور من. خانم دلاکور، این طرف، آقای کرام، و پاتر ... آقای پاتر اینجا. درسته. حالا

خانم دلاکور بفرمایید ... سبز ولزی

آقای کرام ... گوی آتشین چینی ... اوه ...

پوزه کوتاه سوئدی ... و این هم ...

هری: شاخدم.

بارتی: چی گفتی پسر؟

هری: هیچی.

بارتی: شاخدم مجارستانی. این ها اژدهای خیلی واقعی رو نشون می دند، که هر کدوم یک تخم طلایی برای بدست

آوردن دارند. کار شما آسونه، تخم رو بدست بیارید. بدون اون در مرحله ی دوم شرکت نمی کنید. سؤالی

نیست؟

دامبلدور: بسیارخوب، قهرمانان موفق باشید. آقای دیگوری، باید با صدای توپ ...

دامبلدور: تا حالا سه تا از قهرمانان با اژدها روبرو شدند و هر سه به مرحله ی بعد راه یافتند. و حالا چهارمین و

آخرین مسابقه دهنده.

هرمیون: چوبدستی ات هری! چوبدستی ات.

هری: اکسیو فایربالت (برس به دست آذرخش).

جرج: ما می دونستیم که تو نمی میری، هری.

فرد: یه پات قطع بشه.

جرج: یا یه دست.

فرد: اما همه شون رو.

دوقلوها: هیچ وقت.

سیموس: زود باش هری، کلید چیه؟

هری: کی می خواد من بازش کنم؟ کی می خواد اینو باز کنم؟

رون: این دیگه چه جهنم خونی بود؟

فرد: خیلی خوب بچه ها، برید دنبال نخود سیاه. برای شما فضول ها خوب نیست که بوی چمن رو بفهمید.

رون: من فکر می کنم هر کی اسمت رو توی جام آتش انداخته دیوانه بوده.

هری: بالاخره فهمیدی؟ خیلی طول کشید.

رون: فقط من نبودم که فکر می کردم خودت این کار رو کردی. همه این رو پشت سرت می گفتن.

هری: فوق العاده است. این حال رو بهتر کرد.

رون: بالاخره در مورد اژدها ها بهت هشدار دادم.
 هری: هاگرید در مورد اژدها ها به من هشدار داد.
 رون: اوه، نه نه. من بودم. یادت نمی آد؟ من به هرمیون گفتم که به تو بگه که سیموس به من گفته که پروتی به دین گفته که هاگرید باهات کار داره. سیموس هیچی به من نگفت، پس در واقع همه اش من بودم. من فکر کردم درست فهمیدی، می دونی، وقتی که تو حلش کردی.
 هری: کی ممکنه اون رو حل کنه؟ اون کاملاً هوشی هست.
 رون: آره، هست، نیست. فکر کنم یه کمی گیج شدم.
 هرمیون: پسرها.

(فصل پانزدهم) بهترین پیش قدم

دوقلوهای پتیل: سلام، هری.

هرمیون: این رو ببینید! نمی تونم باور کنم، اون دوباره کار خودش رو کرد.
 به نظر می آید خانم گرنجر، یک دختر بدقیافه اما جاه طلب، می خواهد مزه ی جادوگران معروف را بچشد. به گزارش منبعی آگاه آخرین طعمه ی او کسی نیست جز ویکتور کرام جذاب بلغاری. از آن گذشته معلوم نیست چگونه توانسته هری پاتر را احساساتی کند.
 نایجل: این بسته برای شماست، آقای ویزلی.
 رون: ممنون نایجل. حالا نه نایجل، بعداً، برو.
 من بهش گفتم براش از هری امضا می گیرم. اوه، بین مامان برام چی فرستاده. ام... لباس فرستاده؟؟
 هری: خب به رنگ چشم هات می آد. بین کلاه نداره؟ آهان.
 رون: بذارش پایین هری. جینی، فکر کنم این برای توئه.
 جینی: نه من اون رو نمی پوشم، اون وحشتناکه.
 رون: موضوع چیه؟
 هرمیون: اون ها برای جینی نیست، برای توئه! ردای شب.
 رون: ردای شب! برای چی؟

مک گونگال: جشن رقص از آغاز مسابقه ی قهرمانی سه جادوگر جزء رسوم بوده است. در شب قبل از کریسمس ما و مهمانانمان در سرسرای بزرگ گرد می آییم تا رسوم خوبمان را به جا بیاوریم. به عنوان نماینده ی مدرسه ی میزبان من از همه ی شما انتظار دارم که بهترین قدم را بردارید، و منظورم دقیق هست چون مجلس رقص اولین و بهترین یک ... رقص است.
 ساکت. خانه ی گودریک گریفیندور برای ایجاد رابطه و نزدیکی میان چند کشور است. من به شما اجازه نخواهم داد که در یک عصر روز عادی این نام رو لکه دار کنید، اون هم با اداهای مثل ورور و وزوز و ورجه ورجه.

فرد: سعی کن پنج دفعه تند این رو بگی.

جرج: ورور و وزوز و ورجه ورجه.

مک گونگال: حالا برای رقصیدن باید بگذارید بدن تنفس کند. درون هر دختر یک قوی مخفی است که به خوابی دراز فرو رفته و رهسپار می شود و پرواز می کند.

رون: در مورد رهسپار شدن یه چیزی هست اما فکر نکنم اون قو بوده باشه.

مک گونگال: و درون هر پسر یک شیر سلطان خودش را برای رقص آماده می کند. آقای ویزلی.

رون: بله.

مک گونگال: به من ملحق می شوید؟ حالا، دست راستتون رو روی کمر من بگذارید.

رون: کجا؟

مک گونگال: کمرم. حالا دستت رو خم کن. آقای فیلیچ ... یک دو سه، یک دو سه، یک دو سه.

هری: اوی، هیچ وقت نگذارید این یادش بره خب؟

دو قلوها: هیچ وقت.

مک گونگال: همه به همدیگر ملحق بشید. پسرها، روی پاهاتون بایستید.

(فصل شانزدهم) یک وظیفه ی غیر منتظره

هری: چرا همه اش گروه گروه حرکت می کنن؟ چطور می شه یکیشون رو گیر آورد و ازش دعوت کرد؟

رون: شگفتی سازی، هری. تو اژدها رو کشتی. اگه تو نتونی یکی رو پیدا کنی، کی می تونه؟

هری: فکر کنم حالا هم باید از یه اژدها رد بشم.

هاگرید: من از مادرم گرفتم. اون رو زیاد یادم نمی آد، وقتی سه سالم بود ما رو ترک کرد.

نه، از مادرم جدا شد، با این که قلب پدرم رو شکست. آخه می دونی پدرم مرد خیلی ریز و کوچولویی بود، وقتی شش سالم بود می تونستم با یه دستم اون رو بلند کنم و بالای کمد بذارم.

و وقتی که هنوز به مدرسه می رفتم مُرد. برای همین به همین راهی رفتم که اون رفت. اما برای من دیگه بسه، تو چی؟

رون: این دیوانگیه. فکر کنم ما تنها سال چهارمی هستیم که کسی رو پیدا نکردیم. ... خب، ما و نوپل!

هری: اما اون بعد می تونه خودش رو کنترل کنه.

هرمیون: محض اطلاعاتون بگم که نوپل یکی رو پیدا کرده.

رون: حالا دیگه خیلی افسرده ام.

«یه تکهونی به فودت بده وگرنه همه ی فوب ها از دست می رن.»

رون: تو با کی می خوای بری؟ خب هرمیون تو یه دختری.

هرمیون: اوه، بالاخره فهمیدی؟

رون: بیا دیگه. این یه چیزی برای اینه که تنها نباشی. برای دخترها این فقط نتیجه اش ناراحتیه.

هرمیون: من تنها نمی رم، چون چه باور کنی چه باور نکنی، یکی از من دعوت کرده.

و من گفتم می آم.

رون: جهنم خونی. اون حالش خوب نیست.

هری: یه کم عصبیه.

رون: ببین، زیر سنگ هم شده باید شریک پیدا کنیم. امشب که به سالن عمومی برگشتیم باید شریکمون رو پیدا

کرده باشیم، قبول؟

هری: قبول.

هری: چو!

چو: هری! حواست به پله ها باشه بالاش یه کم لیزه.

هری: باشه، ممنون. ... چو؟

چو: بله؟

هری: ام... مشه بان بملقص رصق بایا؟

چو: متأسفم. نفهمیدم چی گفتی.

هری: می شه با من به مجلس رقص بیای؟

چو: اوه. ام. هری متأسفم اما قبلاً یکی ازم دعوت کرده. و خب من هم بهش گفتم که می آم.

هری: باشه، خیلی خوب، اشکالی نداره، خوب.

چو: هری! من واقعاً متأسفم.

هری: چه بلایی سرت اومده؟

جینی: اون فقط از فلور دلاکور دعوت کرده.

هرمیون: چی؟

هری: اون چی می گه؟

هرمیون: البته که نه. اون قبول کرد؟

هری: احمق نباش.

رون: اون داشت راه می رفت. می دونید که راه رفتن اون ها رو دوست دارم. نتونستم جلو خودم رو بگیرم، فکر کنم

تقریباً اشتباه کردم.

جینی: در واقع تقریباً جیغ زد. اون رو ترسوند.

هری: بعد چی کار کردی؟

رون: دیگه چی کار می کردم؟ پا به فرار گذاشتم. یک دفعه به خودم اومدم، هری. نمی دونم چرا این کار رو کردم.

دوقلوهای پتیل: سلام، هری.

هری: هی!

(فصل هفدهم) جشن کریسمس

رون: جهنم خونی. اون ها چیه؟؟

هری: ردای شیمه.

رون: خب اون ها خوبن. نه بندی، نه یقه ی کوچیک نخی.

هری: خب من فکر کنم مال تو یه کمی سنتی هست.

رون: سنتی؟؟ باستانی. ببین مثل خاله ی مادرم، تسی شدم. بوی اون هم بوی خاله مادرم تسیه. من رو بکش هری.

هری: بگذار تنها باشه.

رون: بزغاله ی پست. شرط می بندم الان توی اتاقش داره گریه و زاری می کنه.

هری: کی؟

رون: هرمیون دیگه. فکر کن هری، چرا به ما نگفت که می خواد با کی به جشن بره؟

هری: چون اگه می گفت ما باور نمی کردیم.

رون: چون کسی ازش دعوت نکرده بود. اگه این همه جاه طلب خونی نبود خودم ازش دعوت می کردم.

پروتی: به نظر ... جذاب می آد.

مک گونگال: اوه، این جایی پاتر، تو و خانم پتیل آماده اید؟

هری: آماده، پروفیسور؟

مک گونگال: برای رقص. این رسمه که سه یا در این موقعیت چهار قهرمان مجلس رو افتتاح کنند. حتماً این رو قبلاً بهت گفتم.

هری: نه.

مک گونگال: خب، حالا دیگه می فهمی. اوه، با توجه به سر و وضعتون آقای ویزلی باید در سرسرای بزرگ با خانم پتیل حرکت کنید. اوه شما این جایید؟

پروتی: اون خیلی خوشگل شده. (با نگاه به هرمیون)

هری: آره خیلی. (با نگاه به چو)

پادما: اون هرمیون گرنجره؟ با ویکتور کرام؟

رون: نه، مطمئناً نیست.

پروتی: هری کمرم رو بگیر.

هری: چی؟

پروتی: حالا.

هرمیون: گرمه، نه؟ ویکتور رفته نوشیدنی بیاره. می خواد به ما ملحق بشه؟

رون: نه، ما نمی خوایم تو و ویکتور به ما ملحق بشید.

هرمیون: چرا کبکت خروس نمی خونه؟

رون: اون مال دورمشترانگه. تو داری با دشمن دوستی می کنی.

هرمیون: دشمن؟؟ کی می خواست ازش امضا بگیره؟ تازه، تمام این مسابقه برای همکاری های بین المللی جادویی، تا دوستی بوجود بیاد.

رون: فکر می کنم اون چیزی بیشتر از یه دوستی تو مغزشه.

پادما: می خوای برای رقص از من دعوت کنی یا نه؟

رون: نه.

رون: اون می خواد از تو استفاده کنه.
 هرمیون: چه طور جرأت می کنی؟ درضمن من می تونم از خودم مواظبت کنم.
 رون: فکر می کنی. اون راهش خیلی قدیمیه.
 هرمیون: چی؟ چی؟ این چیزیه که تو فکر می کنی؟
 رون: آره، این طوری فکر می کنم.
 هرمیون: بعد راه حلش رو می فهمی نه نمی فهمی.
 رون: ادامه بده.
 هرمیون: دفعه ی بعد که یک مجلس رقص بود شجاعت به خرج بده و قبل از اینکه کس دیگه ای این کار رو بکنه از من دعوت کن، نه به عنوان آخرین گزینه.
 رون: خب درست زدی به هدف. هری...
 هرمیون: کجا بودی؟ ولش کن! هر دوتون برید بخوابید.
 رون: هر چی بزرگتر می شن وحشتناکتر می شن.
 هرمیون: رون تو همه چیز رو فاسد می کنی!

(فصل هجدهم) کلید تخم

ولدمورت: بذار دوباره ببینمش. آه، بله. داره وقتش می رسه. هری! بالاخره! برو کنار دم باریک تا من به مهمانمون یک خوش آمد شایسته بگم!
 نوئل: حالت خوبه هری؟ من فقط اومدم تو. من!
 هرمیون: هری تو به من گفتی چند هفته پیش راز تخم طلایی رو حل کردی. مرحله ی دوم، دو روز دیگه هست. هری: واقعاً؟ من هیچ ایده ای ندارم. فکر کنم ویکتور تا حالا باید حلش کرده باشه.
 هرمیون: نمی دونم. ما در مورد مسابقه با هم صحبت نمی کنیم. در واقع اصلاً صحبت نمی کنیم. ویکتور از یه جسم فیزیکی بهتره. فکر کنم اون مخصوص نیست... اون بیشتر مطالعه کردن من رو تماشا می کنه. یه کم رنج آورده. تو داری سعی می کنی که معمای تخم طلایی رو حل کنی، نه؟
 هری: به نظرت مفهومش چیه؟
 هرمیون: به نظر من این مرحله برای اینه که تو رو امتحان کنه، در یه راه سخت. اون ها واقعاً بی رحم هستن. و ام، من برات نگرانم. تو به خاطر قدرت تونستی از اژدها بگذری، فکر نکنم این دفعه فقط همین کافی باشه.
 سدریک: هی، پاتر.
 هری: سدریک.
 سدریک: حالت چطوره؟
 هری: تماشایی.
 سدریک: ببین، من وقت نکردم به خاطر خبر دادن در مورد اژدهاها ازت تشکر کنم.
 هری: فراموشش کن. مطمئنم اگر تو هم بودی همین کار رو می کردی.

سدریک: درسته. تو می دونی حمام ارشدها توی طبقه ی پنجم کجاست؟ جای بدی برای دوش گرفتن نیست. فقط تخم طلایی رو با خودت ببر و توی آب گرم خوب فکر کن.

هری: باید عقل از سرم پریده باشه.

میرتل: اگه جای تو بودم اون رو توی آب باز می کردم.

هری: میرتل!

میرتل: سلام، هری. خیلی وقت نیست که می بینمت. داشتم یه لوله رو بند می آوردم و روز دیگه می تونم قسم

بخورم که یه معجون مرکب دیدم. دوباره که پسر بدی نیستی هری، نه؟

هری: معجون مرکب؟ اون که مال دو سال پیشه. میرتل گفتی باید توی آب بازش کنم؟

میرتل: خب، اون همین کار رو کرد. اون یکی پسر، اون خوش قیافه. سدریک. خب، ادامه بده، بازش کن.

صدای آواز: بیا و جستجو کن مکان صدای ما

به روی زمین نیاید برون صدای ما

یک ساعت وقت برای یافتن ما

تا که پس گیری گروگان خود زما

هری: میرتل، توی دریاچه مردم دریایی که وجود ندارن، نه؟

میرتل: آه، خیلی خوبه. خیلی طول کشید تا سدریک این رو بفهمه. تقریباً تموم حباب ها رفته بودن...

هرمیون: هری، دوباره بهم بگو.

هری: بیا و دریاب مکان صدای ما.

هرمیون: دریاچه. این که معلومه.

هری: یک ساعت وقت برای یافتن ما.

هرمیون: باز هم معلومه، فکر کنم این نکته ی گیج کننده است.

هری: نکته ی گیج کننده؟ آخرین بار کی بوده که تونستی یه ساعت زیر آب نفس بکشی، هرمیون؟

هرمیون: بین هری، ما می تونیم این کار رو انجام بدیم. هر سه تامون می تونیم حلش کنیم.

مودی: متأسفم که صحبتت رو قطع می کنم شاگرد اول کلاس، اما پروفیسور مک گونگال می خواد شما رو توی

دفترش ببینه. تو نه، پاتر. فقط ویزلی و گرنجر.

هرمیون: اما آقا، مرحله ی دوم چند ساعت دیگه است و ...

مودی: درسته. احتمالاً پاتر می خواد خودش رو برای یه خواب آروم آماده کنه. برید. حالا!

لانگ باتم! چرا کمک نمی کنی پاتر کتاب ها رو بگذاره سرجاشون؟

نوئل: می دونی. اگه به گیاه ها علاقمندی، توی گیاه شناسی گورشاک راهنمای خوبیه. می دونستی توی نپال یه

جادوگر هست که درخت های سنگین مقاوم پرورش می ده؟

هری: نوئل. بهت برنخوره، اما من به گیاه ها علاقمند نیستم. حالا اگه یه شلغم تبتی وجود داره که بگذاره من یک

ساعت زیر آب نفس بکشم، خیلی خوبه.

نوئل: شلغم که فکر نکنم باشه، اما می تونی از علف آبخش زا استفاده کنی.

(فصل نوزدهم) مرحله دوم

هری: در این مورد مطمئنی، نویل؟

نویل: کاملاً.

هری: برای یه ساعت.

نویل: شاید.

هری: شاید؟

نویل: خب بین گیاه شناسان اختلاف هست که اثر اون به شیرین یا شور بودن آب بستگی داره.

هری: حالا داری این رو به من می گی؟ داری شوخی می کنی.

نویل: من فقط می خواستم کمک کنم.

هری: خب این تو رو بهتر از رون و هرمیون کرده. اون ها کجا رفتن؟

نویل: مثل این که یه کم عصبی هستی، هری.

هری: واقعاً؟

دامبلدور: به مرحله ی دوم خوش آمدید. دیشب از هر یک از قهرمانان چیزی دزدیده شده است. یک گنج کم بها. چهار گنج، هر کدام برای یک قهرمان، حالا به درون دریاچه می روند. تا برای برنده شدن گنج خود را با خود به سطح آب بیاورند. نسبتاً آسان است...

مودی: اون رو بگذار توی دهانت.

دامبلدور: فقط، آن ها یک ساعت وقت دارند. اگر موفق شوند پیروز هستند. شروع مسابقه با صدای توپ...

سیموس: چه بلایی سرش اومد؟

دوست: نمی دونم. نمی تونم ببینمش.

نویل: اوه، خدای من. من هری پاتر رو کشتم.

دامبلدور: قهرمان بوباتون، خانم دلاکور متأسفانه از دور مسابقه خارج شدند. ایشان در این مرحله بیشتر از این پیش نخواهد رفت.

هری: اما اون هم دوست منه!

موجود دریایی: نه، فقط یک نفر.

دامبلدور: هری!

بارتی: یه حوله ی دیگه هم بهش بدید.

دامبلدور: داوران این جا جمع بشید. حالا.

فلور: تو نجاتش دادی، با این که مال تو نبود اما نجاتش دادی، خواهر کوچولوی من. متشکرم!

و تو ... تو کمکش کردی!

رون: خب ... آره ... یه ذره.

مرسی.

هرمیون: هری!

هری: هرمیون!

هرمیون: حالت خوبه؟ باید یخ زده باشی! من که فکر می کنم سرخی پوستت شگفت آور.

هری: آخر تمومش کردم، هرمیون.

هرمیون: یکی مونده به آخر. فلور از مسابقه خارج شد.

دامبلدور: توجه کنید! توجه کنید! برنده ... آقای دیگوری. برای اجرای بی نظیر افسون حباب سر. اون طور که من دیدم، آقای پاتر زودتر از همه گنج ها رو پیدا کرد و علاوه بر آقای ویزلی، سعی کردند دیگران رو هم نجات بدند. ما به عنوان جایزه مقام دوم رو به ایشان می دهیم! برای پایبندی به اصول اخلاقی.

(فصل بیستم) هیچ وقت دوباره درست نمی شود

فرد: همه اش همین اصول اخلاقی بود؟

رون: وای، وقتی تو خرابکاری می کنی خودش درست می شه.

جرج: آفرین، «پایبند به اخلاق».

بارتی: تبریک می گم، پاتر. پیروزی خوبی بود. آفرین پسر. ببخش که تا حالا با هم صحبت نکردیم، از این گذشته، من داستان تو رو بارها شنیدم. خیلی قابل توجهه. البته غم انگیزه، که یکی خانواده ی خودش رو از دست بده. هیچ وقت دوباره درست نمی شه، نه؟ خب، زندگی از بین می ره. و ما این جا ایستادیم. من مطمئنم اگه امروز والدینت بودند، بهت افتخار می کردن.

مودی: بارتیموس! ما که نمی خوایم پاتر رو به عنوان طعمه توی یکی از اتاق های تابستونه ی وزارتخونه بگذاریم، نه؟ آخرین پسری که وارد سازمان اسرار شد، هیچوقت بیرون نیومد! مودی: بعد هم به من می گن دیوونه ام.

هاگرید: یادم می آد، یادم می آد اولین بار که شما رو دیدم، بزرگترین گروه نخاله ای بود که دیده بودم. یاد بچگی های خودم می افتادم. و حالا ما اینجاییم، چهار سال از اون زمان گذشته. رون: و ما هنوز نخاله ایم.

هاگرید: شاید. اما ما هنوز کنار هم هستیم، و البته هری. بزودی! جوانترین! قهرمان سه جادوگر هست. هورا! هری: آقای کراوچ؟

(فصل بیست و یکم) قدح اندیشه

دامبلدور: یک مرد این جا مُرده. و آخرینش هم نخواهد بود، شما باید یک کاری بکنید.

کرنلیوس فاج: نمی تونیم. در همچین زمانی جامعه ی جادوگری به قدرت تکیه می کنند، دامبلدور.

دامبلدور: پس برای یک بار هم که شده نشون بده.

فاج: مسابقه ی قهرمانی سه جادوگر لغو نمی شه. نمی خوام که مردم فکر کنن من یه ترسو هستم.

دامبلدور: اما این واقعاً که درسته، بدون توجه به نحوه ی فکر دیگران.

فاج: چی گفتی؟ تو به من چی گفتی؟

مودی: ببخشید آقایون، بهتره بدونید که این گفت و گو محرمانه نمی مونه.

فاج: هری! هری چقدر خوشحالم که دوباره می بینمت.

هری: من می تونم بعداً برگردم، پروفیسور.

دامبلدور: اوه، نیازی نیست هری من و آقای وزیر حرف هامون تموم شده. چند لحظه ی دیگه برمی گردم. آقای

وزیر، بفرمایید. هری در غیاب من راحت باش و از خودت پذیرایی کن فقط حواست باشه اون ها یه کم تند

هستن.

هری: آخ. پروفیسور؟

مرد: پروفیسور.

بارتی: ایگور کارکاروف، شما به درخواست خودتون از آژکابان به این جا منتقل شدید که در محکمه ی وزارت سحر

و جادو شهادت بدید. شما گفته بودید که قصد دارید اطلاعات مهمی را برای ما فاش کنید. اگر این

اطلاعات مهم باشند فوراً آزاد خواهید شد. از نظر وزارت سحر و جادو شما یک مرگ خوار هستی، آیا این

موارد را قبول می کنید؟

ایگور: بله، قربان.

بارتی: این اطلاعات چی هستن؟

ایگور: من اسم هایی دارم، قربان. روزیه، ایوان روزیه.

بارتی: آقای روزیه مُرده.

ایگور: مرده؟

مودی: آره، یه تیکه از منم با خودش برد، مگه نه؟

ایگور: نمی دونستم.

بارتی: اگر اطلاعات شما فقط همین بود...

ایگور: نه! نه! روک وود. اون یه جاسوس بود.

بارتی: آگوستوس روک وود؟ همون که توی سازمان اسراره؟

ایگور: آره، آره، خودش. اون اطلاعات رو از وزارتخونه به اسمشونبر لو می داد.

بارتی: بسیار خوب. محکمه تمام شد. ضمناً شما به آژکابان برگردانده می شوید.

ایگور: نه! صبر کنید! خواهش می کنم! خواهش می کنم! بازم هست. اسنیپ، سیوروس اسنیپ.

دامبلدور: من قبلاً درباره ی این موضوع در محکمه شهادت دادم. سیوروس اسنیپ واقعاً مرگ خوار بود اما قبل از

سقوط لرد ولدمورت به ما پیوست و جاسوس ما شد و با این کار جون خودش رو به خطر انداخت. اما در

حال حاضر اگه من مرگ خوار باشم، اونم مرگ خواره.

ایگور: این دروغه! سیوروس اسنیپ هنوز هم به لرد سیاه وفاداره.

بارتی: ساکت! اگه شما اسم دیگه ای برای محکمه ندارید، این جلسه در همین جا به پایان می رسه.

ایگور: اوه، نه نه نه نه نه. یکی دیگه هم هست.

بارتی: خب چیه؟

ایگور: اسمش ...

بارتی: بله؟

ایگور: من می دونم در واقع این فرد در دستگیری من نقش داشته، و از راه طلسم شکنجه گر، کارگاه فرانک لانگ باتم و همسرش رو شکنجه کرده ...

بارتی: اسمش! اسم اون بدبخت رو به من بگو!

ایگور: بارتی کراوچ! ... پسر.

بارتی کراوچ پسر: دستت رو بکش مردیکه ی ابله. سلام پدر.

بارتی: تو دیگه پسر من نیستی.

(فصل بیست و دوم) کابوس ها و تردید ها

دامبلدور: کنجکاوی گناه نیست هری، اما در زمان کنجکاوی باید محتاطانه عمل کرد. این قدح اندیشه است، زمانی که افکار و خاطره های زیادی توی مغزم روی هم انباشته می شه این به درد می خوره. با این می تونم جزئیات چیزهایی رو که قبلاً دیدم با دقت بیشتر دوباره ببینم. می دونی هری، من دنبال چیز های زیادی گشتم، برای یک جزئیات کوچک. چیزهایی که درست ندیده بودم، چیز هایی که نشون می ده چرا چنین اتفاقات وحشتناکی رخ داده. هر وقت دنبال ارتباطی بین مسائل مختلف می گردهم، دیوانه کننده است.

هری: آقا، پسر آقای کراوچ، چه بلایی سرش اومد؟

دامبلدور: به آزکابان فرستادنش. آبروی بارتی رفت. اما چاره ای نداشت، چرا می پرسی؟

هری: چون یه خواب در مورد اون دیدم. توی تابستون بود، قبل از مدرسه. توی خواب من داخل یه اتاق بودم و ولدمورت هم اون جا بود. فقط ما نبودیم دم باریک هم بود، و پسر آقای کراوچ.

دامبلدور: خواب دیگه ای هم دیدی؟

هری: بله، همه اش همین یکی رو می بینم. قربان ... این خواب ها، که من می بینم، شما که فکر نمی کنید واقعاً اتفاق افتاده باشن؟

دامبلدور: من فکر می کنم که این برای تو غیر عاقلانه است که در این خواب ها درنگ کنی هری، فکر می کنم بهترین کاری که می تونی بکنی اینه که ... اون ها رو بیاندازی دور.

ایگور: علامت رو ببین سیوروس، هر روز داره پر رنگ تر می شه، تو که خوب می دونی این یعنی چه.

اسنیپ: پاتر! چرا عجله داری؟ تبریک می گم، نمایش تو دریاچه خیلی تحسین برانگیز بود. علف آبشش زاء، درست می گم؟

هری: بله آقا.

اسنیپ: چه ابتکاری! یک علف کم یاب آبشش زاء، که هر روز توی باغت پیدا نمی شه. اینم نیست، می دونی این چیه؟

هری: آب جوش، آقا؟

اسنیپ: محلول راستی. با سه قطره از این هر کسی عمیق ترین رازش رو هم فاش می کنه. استفاده از این بر روی دانش آموزان متأسفانه ممنوعه، هر چند اگه یه بار دیگه از انبار مخصوص من دزدی کنی، ممکنه به طور اتفاقی یه کمی از این رو توی آب کدوخلوایی صبحانه ات بریزم.

هری: من هیچی ندزیدم.

اسنیپ: به من دروغ نگو. شاید علف آبشش ز اشکالی نداشته باشه، اما پوست مار درختی آفریقایی چی؟

حشره ی توربال؟

تو و دوست هات دارید معجون مرکب پیچیده درست می کنید و من دارم سعی می کنم بدونم چرا.

(فصل بیست و سوم) مرحله سوم

دامبلدور: ساکت! پروفسور مودی از قبل جام مسابقه ی سه جادوگر را در میان این هزارتو گذاشته است. فقط اون جای درستش رو می فهمه. حالا آقای دیگوری... و آقای پاتر با هم برابرند و برای به دست آوردن مقام اول آن ها اولین کسانی هستند که وارد هزارتو می شوند. و بعد از آنها آقای کرام... و خانم دلاکور. اولین کسی که جام را لمس کند برنده است. من کسانی را برای مراقبت از محیط موظف کرده ام که اگر قهرمانی خواست از مسابقه انصراف دهد، با چوبدستی اش جرقه های قرمز به هوا بفرستد. قهرمانان، دور من جمع بشید.

توی هزار تو شما با اژدها یا موجودات خطرناک روبرو نمی شید. در عوض رقابت بیشتری خواهید دید. ببینید، آدم ها توی هزارتو تغییر می کنند. اوه، اگر تونستید جام رو پیدا کنید، اما اگر خیلی نا امید بشید، راه رو گم خواهید کرد.

قهرمانان! آماده شوید.

آموس: پسر! موفق باشی.

دامبلدور: با شماره ی سه، ... یک ...

هری: فلور؟ فلور!

ویکتور: آوادا کداورا.

سدریک: سرت رو بدزد. اکسپلیارموس.

هری: نه وایسا! اون افسون شده، سدریک.

سدریک: ولم کن.

هری: اون افسون شده.

هری: آره.

سدریک: هری! هری!

سدریک: ممنونم. ممنونم. می دونی برای یه لحظه فکر کردم می خواهی منو ول کنی.

هری: برای یه لحظه این کار رو کردم.

سدریک: یه کم شوخی، هان؟

هری: یه کم شوخی.

سدریک: بدو.

سدریک: برو، بردارش، تو منو نجات دادی، بردارش.

هری: با هم. یک، دو، سه!

(فصل بیست و چهارم) گوشت، خون و استخوان

سدریک: تو خوبی؟

هری: آره، تو چی؟

سدریک: کجا هستیم؟

هری: من قبلاً هم این جا بودم.

سدریک: این یه رمز تازه. هری، جام یه رمز تازه.

هری: من قبلاً توی خواب این جا بودم. سدریک، ما باید برگردیم پیش جام. حالا!

سدریک: درباره ی چی صحبت می کنی؟ این چیه؟

هری: برگرد به طرف جام!

سدریک: تو کی هستی؟ چی می خوای؟

ولدمورت: اون یکی رو بکش.

دم باریک: آوا دادا اورا.

هری: نه! سدریک!

ولدمورت: شروع کن.

دم باریک: استخوان پدر، با بی میلی داده می شود.

گوشت خدمتکار، با میل تقدیم می شود.

خون دشمن، به زور گرفته می شود.

لرد سیاه باید دوباره برخیزد.

(فصل بیست و پنجم) مرگ فواران

ولدمورت: چویدستی ام، دم باریک.

دست رو بیار.

دم باریک: ارباب، متشکرم ارباب.

ولدمورت: اون یکی دستت، دم باریک.

خوش آمدید دوستان من. سیزده سال گذشته، و هنوز شما در کنار من هستید، انگار همین دیروز بود.

اقرار می کنم که نا امید شدم، هیچ کدومتون سعی نکردید من رو پیدا کنید. کراب! تو، مکنرا! گویل! حتی تو، لوسیوس!

لوسیوس: لرد من! هر وقت که علامت یا نجوایی در مورد شما شنیدم، به دنبال شما گشتم...

ولدمورت: دوستم علامت ها و نجواهای زیادی برای شما فرستاد.

لوسیوس: من به شما قول می دم که هیچ گاه راه قدیمی ام رو ترک نکنم. هر روز چهره ام از زمان غیبت شما تا حضورتون تغییری نکرده. این نقاب حقیقی منه.

دم باریک: من برگردوندمتون.

ولدمورت: از روی ترس، نه وفاداری. با این حال تو خودت رو در این چند ماه ثابت کردی، دم باریک.

دم باریک: متشکرم، ارباب. متشکرم.

ولدمورت: اوه، چه پسر خوش قیافه ای.

هری: به اون دست نزن.

ولدمورت: هری! اوه، تقریباً یادم رفته بود که تو هم اینجا. روی استخوان های پدر من ایستادی. من تو رو مطرح کردم، اما این روزها به اندازه ی من مشهور شدی.

پسری که زنده موند. ببین چقدر دروغ افسانه ات رو گسترش داده. من باید فاش کنم که ۱۳ سال پیش اون شب واقعاً چه اتفاقی افتاد؟ من باید فاش کنم که واقعاً چطور قدرت هام رو از دست دادم؟ این عشق بود. می بینی، وقتی که لیلی پاتر مهربان عزیز جونش رو برای تنها پسرش داد، یه جادوی باستانی رو برای محافظت از اون اجرا کرد. برای همین من نمی تونستم بهت دست بزنم. یه جادوی قدیمی بود، چیزی که من فکرش رو هم نمی کردم.

اما اشکالی نداره، اشکالی نداره، همه چیز تغییر کرده، حالا دیگه می تونم بهت دست بزنم! تعجب کردی که چند تا قطره از خونت چه کارهایی می تونن بکنن، هان، هری؟

(فصل بیست و ششم) جادوی قبلی پیش

ولدمورت: چوبدستی ات رو بردار، پاتر. گفتم برش دار، بلند شو، بلند شو! فکر کنم یادت دادن که چطور دوئل کنی، نه؟ اول باید به هم تعظیم کنیم. زود باش هری، باید دقت و ظرافت از خودت نشون بدی، دامبلدور

دوست نداره که مؤدب نباشی، مگه نه؟ گفتم تعظیم کن! حالا خوب شد. و حالا ... **کروشیو...کروشیو.**

مرد باش، هری. پدر و مادرت بهت افتخار می کنن. مخصوصاً مادر کشیف دورگه ات.

می خوام تو رو بکشم، هری پاتر، می خوام تیکه تیکه ات کنم. از امشب به بعد هیچ کس دوباره قدرت های من رو زیر سؤال نمی بره. از امشب به بعد اگه درباره ی تو صحبت کنند، فقط درباره ی این صحبت می کنند که چطور برای رهایی از مرگ التماس کردی. و من، لرد بخشنده، بهت لطف کردم. پشتت رو به من نکن، هری پاتر. می خوام وقتی که می کشمت به من نگاه کنی.

می خوام وقتی که روشنایی، چشم هات رو ترک می کنه، ببینمت.

هری: راه باز، جاده دراز.

هری: **اکسپلیارموس.**

ولدمورت: **آوادا کدورا.**

ولدمورت: هیچ کاری نکنید. خودم تمومش می کنم ... اون مال خودمه!

پدر هری: هری، وقتی ارتباط قطع شد، باید به طرف رمزتاز برگردی. ما می تونیم یه لحظه اون رو معطل کنیم، اما فقط یه لحظه، فهمیدی؟

سدریک: هری، بدن من رو برمی گردونی؟ بدن من رو برای پدرم برگردون.

مادر هری: باید بری. عزیزم آماده باش. برو! برو!

ولدمورت: نه!

دامبلدور: هری! هری! به من بگو چی شده!

هری: اون برگشته، اون برگشته! ولدمورت برگشته. سدريک، اون از من خواست که بدنش رو بيارم. نمی تونم ولش کنم، این جا نیست.

دامبلدور: خیلی خوب هری. خیلی خوب، اون خونه هست، هر دوتون.

فاج: همه رو توی جایگاه نگه دارید. یه پسر فقط کشته شده. پسر ه رو باید ببریم دامبلدور، اینجا ... جمعیت زیاده.

آموس: بگذارید رد بشم! بگذارید رد بشم! اون بچه ی منه! اون پسر منه! پسر من! نه! نه!

مودی: بلند شو. باید با من بیای.

(فصل بیست و هفتم) محلول راستی

مودی: حالت خوبه، پاتر؟ درد داره؟ اون زخمت.

هری: حالا دیگه زیاد نه.

مودی: بهتره یه نگاه بهش بندازم.

هری: جام یه رمزتاز بود. یکی اون رو افسون کرده بود.

مودی: چه شکلی بود؟ اون چه شکلی بود؟

هری: کی؟

مودی: لرد سیاه. وقتی که پیشش ایستاده بودی، چه شکلی بود؟

هری: نمی دونم. مثل این بود که توی یکی از خواب هام افتادم. یکی از کابوس هام.

مودی: بقیه کجا بودن؟ توی قبرستان، بقیه کجا بودن؟

هری: ام ... فکر نکنم چیزی در مورد قبرستان گفته باشم، پروفیسور.

مودی: اژدها موجود عجیبی هست، نه؟ فکر کردی اگه من به اون ساده لوح بدبخت پیشنهاد نمی کردم، تو رو به

طرف جنگل راهنمایی می کرد؟ فکر کردی اگه من خودم اول به سدريک دیگوری نگفته بودم که تخم رو

زیر آب بگیره، به تو چیزی می گفت؟ فکر کردی اگه من اون کتاب رو به نوئل لانگ باتم به این کودنی

نمی دادم، اون فوراً درست علف آبشش زا رو بهت پیشنهاد می کرد؟ هان؟

هری: از همون اول این تو بودی. تو اسمم رو توی جام آتش انداختی؟ تو کرام رو افسون کردی؟ اما ...

مودی: تو برنده شدی، چون من این کار رو کردم، پاتر. تو امشب به قبرستان رفتی چون قرار بود که بری. و حالا کار تموم شده. خونی که توی این رگ ها جریان داشت، حالا متعلق به لرد سیاهه.

تصور کن چه جایزه ای به من می ده وقتی که بفهمه من یک مرتبه و برای همیشه هری پاتر بزرگ رو

دامبلدور: سیوروس... می دونی من کی ام؟

مودی: آلبوس دامبلدور.

دامبلدور: تو مودی چشم دیوونه هستی؟ هستی؟

مودی: نه.

دامبلدور: اون توی این اتاقه؟ اون توی این اتاقه؟

هری، برو عقب.

حالت خوبه، الستور؟

مودی: متأسفم آلبوس.

هری: این مودی هست؟ اما پس اون ...

سیوروس: معجون مرکب.

دامبلدور: حالا دیگه می دونیم کی از انبارت دزدی می کرده، سیوروس.

یه دقیقه ی دیگه تو رو می آریم بیرون.

بارتی کراوچ پسر.

بارتی کراوچ پسر: اگه تو مال خودت رو نشون بدی، من هم مال خودم رو نشون می دم.

دامبلدور: دستت، هری.

بارتی کراوچ پسر: می دونی که این معنی اش چیه، نه؟ اون برگشته. لرد ولدمورت برگشته.

هری: اون هم کمکش کرده، قربان.

دامبلدور: یه جغد به آژکابان بفرستید، فکر کنم اون ها دنبال زندانی گمشده شون می گردن.

بارتی کراوچ پسر: من مثل یه قهرمان برخوادم گشت.

دامبلدور: شاید. ولی من شخصاً وقتی برای قهرمان ها ندارم.

(فصل بیست و هشتم) جدایی راه ها

دامبلدور: امروز، ما یک باخت واقعاً وحشتناک رو تصدیق می کنیم. همینطور که می دونید سدربیک دیگوری، بسیار

سختکوش و کاملاً طرفدار حق بود. و مهمتر از همه یک دوست وفادار وفادار بود. برای همین به نظرم حق

شماست که بدونید واقعاً چه بر سر سدربیک اومد. سدربیک دیگوری به دست لرد ولدمورت به قتل رسید.

وزارت سحر و جادو مخالف گفتن این واقعیت به دانش آموزانه. اما به نظر من نگفتن اون توهین به

خاطره ی سدربیکه. حالا غمی که در دل همه ی ماست، یادآوری می کنه، به ما یادآوری می کنه که با این

که از جاهای مختلفی می آییم و به زبان های مختلفی صحبت می کنیم، قلبمان یک جور می تپد. با تفکر

در حوادث اخیر در می یابیم که ارتباطی که امسال بین دوستان ایجاد کردیم، مهم تر از همه چیز است.

یادتان باشد که سدربیک دیگوری بیهوده نمرد، یادتان باشد. و ما از پسری تقدیر می کنیم که نمونه ی

درستکاری و شجاعت و راستگویی نهایی است.

دامبلدور: من هیچ وقت این پرده ها رو دوست نداشتم. اون ها رو سال چهارم روی آتیش گرفتم، البته تصادفی. من امسال تو رو در خطر بزرگی انداختم، هری، متأسفم.
 هری: پروفیسور، وقتی توی قبرستان بودم، یه لحظه بود... ام ... وقتی چوبدستی من و ولدمورت با هم ارتباط پیدا کردن.

دامبلدور: جادوی قبلی پیش. تو پدر و مادرت رو اون شب دیدی، نه؟ اون ها دوباره ظاهر شدن؟
 هیچ طلسمی نمی تونه مرده رو زنده کنه، هری. مطمئنم که می دونی. دوران تاریک و سیاهی در پیش رو هست، هری. بزودی باید بین حقیقت و راحتی یکی رو انتخاب کنیم. اما یادت باشه، تو دوست هایی هم داری، تو تنها نیستی.

ویکتور: به من نامه بنویس، قول بده.
 هرمیون: خداحافظ.

فلور: خداحافظ، رون.

رون: فکر می کنید می شه یه سال آروم توی هاگوارتز داشت؟
 هرمیون: نه.

هری: نه، فکر نمی کنم.

رون: اوه، اگه اژدهاها بگذارن.

هرمیون: حالا دیگه همه چیز داره تغییر می کنه، نه؟
 هری: آره.

هرمیون: قول بدید تابستون برام نامه می نویسید، هر دوتون.

رون: خب من نمی نویسم! می دونی که من نمی نویسم!

هرمیون: هری تو که می نویسی، نه؟

هری: آره. هر هفته.